

اصلاحات ارباب کی خسرو شاهرخ (نماینده زرتشتیان ایران در مجلس شورای ملی)

دکتر محمدعلی علی‌زاده

ارباب کی خسرو شاهرخ را می‌توان بزرگ‌ترین شخصیت تاریخ معاصر زرتشتیان ایران دانست. بسیاری از اصلاحات، اخذ امتیازات قانونی و پیش‌رفت‌های دوران معاصر زرتشتیان به همت و تلاش او صورت گرفته و او را علاوه بر این که به عنوان یک شخصیت مهم زرتشتی می‌شناسیم، به خاطر فعالیت‌های سیاسی او می‌توان از او به عنوان یک شخصیت مهم سیاسی نیز یاد کرد.

ارباب کی خسرو شاهرخ در تاریخ ۷ تیرماه ۱۲۵۴ ش در کرمان به دنیا آمد. پدرش شاهرخ فرزند اسکندر بود. او و برادر بزرگ‌ترش به نام رستم، هنگامی که پدرش از دنیا رفت، توسط مادرشان که ۱۹ سال پیش‌تر نداشته با دستمزد مختصری که از بافندگی و خیاطی به دست می‌آورد، بزرگ شدند. رستم و کی خسرو در مکتبخانه‌ای که پسرعموی پدرشان به نام ملا مرزبان در کرمان تأسیس کرده بود، درس ابتدایی را می‌آموزند. وقتی پسرها به سن ۱۲ و ۱۳ می‌رسند، مادرشان با پسرعموی خودش ازدواج می‌کند. رستم و کی خسرو خانه کوچک‌شان را در کرمان می‌فروشند و به تهران پیش عموی دیگرشان می‌روند. دو برادر ۴ سال در مدرسه آمریکایی‌ها در تهران درس می‌خوانند. کی خسرو ضمناً در بیمارستان آمریکایی آن زمان کاری پیدا می‌کند. در ۱۶ سالگی کی خسرو به بمبئی می‌رود و چون بیمار می‌شود به تهران باز می‌گردد. بعدها ارباب کی خسرو از طرف انجمن اکابر پارسیان

با حقوق عالی ۳۶ تومان مأمور تدریس در مدرسه‌های زرتشتی کرمان گردید.^۱

ارباب در خاطرات خود درباره قصد عزیمتش به ایران چنین نگاشته است:

«من از بمبئی در سن ۱۷ سالگی مأمور کرمان شدم. در بمبئی اظهار داشته بودم؛ من به قصدی می‌روم که این وضعیات را تغییر دهم. روزی ارباب کی خسرو مهربان- مؤسس مدرسه کی خسروی در یزد- که پیرمردی خیرخواه و نورانی و سال‌ها در بمبئی بود و از اعضای انجمن خیریه، از من پرسید که شنیده‌ام به این قصد به کرمان می‌روی. مگر از جان خود سیر شده‌ای؟ جواب دادم که جان در مقابل اراده ثابت و صحیح ارزش ندارد، یا جان می‌دهم و یا آزادی برای جماعت می‌گیرم. به همین قصد رفتم».^۲

ارباب کی خسرو در سن ۱۸ سالگی با فیروزه کریم دادقهری ازدواج می‌کند. حاصل این ازدواج ۷ پسر و ۴ دختر بود. دو پسرش در کودکی در می‌گذرند و یک پسر دیگرش به نام شاهرخ که جوان تحصیل کرده‌ای بود، به اصرار خودش برای تحصیلات عالی با شخصی به نام پرنس ارفع عازم اروپا می‌شود، ولی در راه شیراز با تیر دزدان قشقاکی کشته می‌شود. این واقعه تلخ برای خانواده بسیار گران و ناگوار تمام می‌شود. پسران دیگر کی خسرو به نام‌های افلاطون، منوچهر، شاه بهرام، شاه بهمن، و دخترانش فرنگیس، هما و پروین بودند. خانم کی خسرو به نام فیروزه پس از چندی درگذشته و کی خسرو پس از چند سال با خانم کتابون قباد ازدواج کرده و از او صاحب دو فرزند دیگر به نام فریدون و داریوش می‌شود.^۳ کی خسرو در خاطرات خود بیان می‌دارد که:

بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۹۳

«در جوانی در مدرسه‌ی آمریکایی‌ها روزهای یکشنبه آن‌ها را به کلیسا می‌سپردند و کشیش اصول دین مسیح را برای آن‌ها تدریس می‌کرده. یک روز تعدادی از روحانیان مسلمان برای دیدن «عشاء ربانی» به مدرسه می‌روند و در این مراسم شخصی به نام شیخ یحیی (منسوب به حاج ابوجعفر ملا) حضور داشت. پس از مراسم پسری به نام کی خسرو را می‌بینند که در فکر فرو رفته؛ از دین او می‌پرسد، کی خسرو می‌گوید: زرتشتی است، ولی از دین زرتشتی چیزی نمی‌داند. از دین مسیحی نسبتاً چیزهای زیادی یاد گرفته است. شیخ می‌گوید: به‌تر است تو بروی و دین خودت را که اولین دین یکتاپرستی در دنیا است، مطالعه کنی. دین زرتشتی اصول خود را به صورت سه دستور ساده و کامل یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک به جهانیان اعلام داشته و اغلب تعلیمات دین‌های دیگر مثل دین کلیمی و دین مسیحی از دین زرتشتی گرفته شده.[!] شیخ یحیی می‌گوید: او مسلمان است، ولی چون مطالعات دینی دارد می‌تواند اصول دین زرتشتی را برای او بگوید و مدتی برای او و چند دانش‌آموز دیگر اصول دین زرتشتی را بیان می‌کند. سخنان او در کی خسرو تأثیر زیادی به جای می‌گذارد و پس از پایان گفتار (شیخ یحیی) به کتابخانه و بعد به منزل می‌رود و شروع به مطالعه آیین و آداب و بنیان‌های دین زرتشتی می‌کند و هر چه بیشتر می‌خواند، در دین خود بیش‌تر استوار و معتقد می‌شود».^۴

کی خسرو می‌نویسد که شیخ یحیی بعدها چند دوره نماینده مجلس می‌شود. او هیچ‌گاه توصیه‌های شیخ یحیی را فراموش نکرده و به روان او درود می‌فرستد. کی خسرو در جوانی پس از بازگشت از بمبئی به کمک یکی از افراد فامیلش به نام

جمشید جهان‌گیر سه مدرسه دخترانه یکی در قبه سبز، دیگری در دروازه ناصریه و سومی در محله شهر و به کمک افراد دیگر سه مدرسه پسرانه یکی در پاراموتون، دیگری در قنات غسان و سومی در اسماعیل آبادچوپار تأسیس می‌کند و سرپرستی آموزش در آن مدارس را خود به عهده می‌گیرد. پس از ده سال با کمک جامعه زرتشتی مدرسه ملی بزرگ بیرون از دروازه ناصریه کرمان را تأسیس و سرپرستی و تعلیمات آن مدارس را خود به عهده می‌گیرد. زمین آن مدرسه بخشی از املاک ارباب گشتاسب دین‌یار بود که به کمک ارباب شهریار خدابخش اهدا گردیده بود. در کرمان اولین اقداماتش مربوط به رفع نواقص مدارس زرتشتیان بود. او اولین کسی بود که لباس متحدالشکل برای شاگردان مدارس زرتشتی ترتیب داد و اگرچه با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد، اما مقاومت کرد تا موفق شد همین روبه‌را در مورد خود زرتشتیان کرمان نیز انجام دهد.^۵ این در حالی بود که حدوداً ۲۵ سال بعد، ماجرای تغییر لباس در یزد صورت گرفت.^۶

در کرمان همچنین ضمن تأسیس مدارس چند در محلات مختلف، در تأسیس مجدد «انجمن زرتشتیان» آن‌جا نقش داشت.^۷ کی‌خسرو روی هم ۱۱ سال در کرمان فعالیت کرد و به سال ۱۲۸۵ ش پس از ۲۳ سال فعالیت در کرمان سفری به روسیه نمود و سپس به تهران آمد و در تجارتخانه ارباب جمشید مشغول به کار شد.^۸ او از سال ۱۲۸۶ ش، عضو انجمن زرتشتیان تهران شد و در نوشتن اساس‌نامه انجمن شرکت فعال و نقش اساسی داشت. در این زمان به دلیل نیاز شدید جامعه زرتشتی

به آموزشگاه‌های پسرانه و دخترانه، از ارباب جمشید تقاضاهای اهدای مدرسه می‌کند و ارباب جمشید در سال ۱۲۸۶ ش اسناد زمین مدرسه جمشید جم را به انجمن زرتشتیان تهران اهدا می‌کند. برای مدرسه دخترانه هم در تهران خانه‌ای شامل سه اتاق متعلق به خانم شیرین خداداد همسر اردشیر زارع در نظر گرفته و در سال ۱۲۸۷ ش گشایش می‌یابد. چندی بعد چون این سه اتاق کافی نبود، در سال ۱۲۹۲ ش دو زن زرتشتی به نام «سونابایی» و «زربایی» به نام یگانه برادرشان ایرج، هزینه ساختمان مدرسه‌ای را بر روی زمین انجمن زرتشتیان تهران پرداختند و دبستان دخترانه به آن جا منتقل شد و دبستان ایرج نام گرفت.^۹

ارباب کی خسرو به وسیله اردشیرجی (ریپورتر)، با تاتا مذاکره و موافقت او را جلب کرد. خانم راتن بایی بامچی تاتا، به دنبال تقاضای ارباب کی خسرو، انجمن زرتشتیان تهران و مذاکراتی که اردشیرجی کرده بود، پذیرفت و مخارج ساختمان را تعهد و پرداخت نمود. مدرسه دخترانه به نام پدر راتن بایی به نام انوشیروان دادگر نامیده شد. او حتی برای آرامگاه زرتشتیان قسمتی از خالصه‌جات رضا شاه را نصف به پول خود و نصف بقیه را از کمک‌های مردم می‌خرد و آن را وقف جامعه زرتشتی می‌کند.^{۱۰} اشتغال ارباب کی خسرو به کار در تجارتخانه ارباب جمشید مقارن با ایام انقلاب مشروطیت شد و با تلاش‌هایی که زرتشتیان کردند، توانستند یک کرسی نمایندگی در مجلس شورای ملی را احراز کنند. فعالیت سیاسی ارباب کی خسرو نیز از همین ایام آغاز گردید. همان گونه که قبلاً یادآور شدیم ارباب

جمشید به واسطه گرفتاری‌های متناهی مالی و تجاری، و همچنین روحیه سازش کاری و ضمناً کم سواد، در مجلس اول برای احراز حقوق اجتماعی زرتشتیان از خود حرکتی بروز نداد، در عوض ارباب کی خسرو این نقش را برعهده گرفت و با تلاش‌هایی که صورت داد توانست این حق را از مجلس اول که «تبعه ایران در مقابل قانون متساوی الحاق‌کننده»، بگیرد.^{۱۱} مساعی و تلاش‌های او در فعالیت‌های سیاسی به نتیجه رسید و او از دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۲۸۸ش / ۱۳۲۷ ق) رسماً به جای ارباب جمشید نمایندگی زرتشتیان را برعهده گرفت. کی خسرو نامدار در این باره چنین روایت کرده است:

«به یاد دارم که ارباب جمشید در انتخابات دوره دوم مجلس، شخصاً در محل مدرسه پسرانه زرتشتیان که افراد جماعت طبق دعوت قبلی اجتماع کرده بودند حاضر شد و خطاب به زردشتیان اظهار داشت چون من کار تجارتخانه‌ام زیاد است خواهش دارم هر کسی می‌خواهد مرا انتخاب کند، میرزا کی خسرو منشی باشی تجارتخانه را انتخاب کند و چون همه از او حرف شنوی داشتند، اسم میرزا کی خسرو را نوشتند و ایشان به وکالت مجلس انتخاب شد.»^{۱۲}

از همان آغاز فعالیت در مجلس شورا، ریاست کارپردازی مجلس را به او واگذار کردند و تا پایان عمر (۱۳۱۹ ش) که در مجلس نماینده زرتشتیان بود، این سمت را نیز دارا بود. در تمام این مدت به واسطه نفوذی که داشت و همچنین با تسلط، اقتدار و آگاهی که نسبت به شغل خود احراز کرده بود، اعتماد دوست و بی‌گانه را بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۹۷

نسبت به خود جلب نمود و از تمام این اعتمادها در راه پیش‌برد اغراض جامعه زرتشتی کمک گرفت. در ایامی که مجموعاً بین ادوار مختلف، مجلس به مدت ۱۱ سال و یک ماه و سه روز^{۱۳} دچار فترت شد نیز کماکان مسئولیت کارپردازی را به عهده داشت. و با فعالیت تمام در این دوران‌ها به امور مجلس رسیدگی کرد. درباره فعالیت او تنها به یک نمونه از گزارش‌های کمیسیون محاسبات مجلس در ماه صفر ۱۳۳۳ ق اکتفا می‌کنیم:

«کمیسیون محاسبات در مدت رجوع به دفاتر و اسناد خرج اداره مباشرت نهایت دقت را نموده، شهر الله آقای ارباب کی خسرو کمال مواظبت و مذاقه را در حسن جریان و تنظیم و ترتیب محاسبات اداری و ایفای وظیفه خود به عمل آورده و الحق کم‌تر حسابی به این خوبی و آراستگی دیده شده [...] آقای ارباب کی خسرو که مسئولیت امور اداری را برعهده داشته‌اند، از اول سنه سیچقان ثیل ۱۳۳۰ الی تاریخ ۱۳ جدی پارس ثیل ۱۳۳۳ (از فروردین ۱۲۹۱ تا دی ماه ۱۲۹۳) که اعتبارنامه نمایندگی ایشان در مجلس دوره سوم تصدیق شده است، سی و سه ماه و نیم مجانی و بدون هیچ گونه پاداشی مسئولیت این خدمت را برعهده داشته و با آن که مسئولیت مجانی برعهده معزی الیه بوده به به‌ترین حد امکان وظایف خود را انجام داده و مورد تشکر عموم حق شناسان است»^{۱۴}.

از آن جا که ارباب کی خسرو برای کسب وجه اجتماعی به ناگزیر شخصی درستکار بود، خدمات زیادی را به او ارجاع دادند. در طول حیات سیاسی - فرهنگی خود به عضویت «انجمن آثار ملی» درآمد و در ساختن آرامگاه طوس و جشن هزاره

فردوسی نقش فعال داشت؛ هنگام تأسیس «شرکت تلفن» مصدر امور آن را داشت برای مدت زمانی «ریاست و نظارت اداره راه آهن» را عهده‌دار شد؛ «کتابخانه» و «چاپخانه» مجلس را به راه انداخت و در سال‌های قحطی نان در تهران «ریاست انبار غله» را به او واگذار کردند، که در ذیل به تفصیل پیرامون اقدامات او خواهیم پرداخت.

۱. عضویت در انجمن آثار ملی و ساختن آرامگاه طوس: ارباب کی خسرو در خاطرات خود نوشته است که:

«در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در تحت حمایت و توجهات اعلی حضرت همایون شاهنشاه پهلوی برای حفظ تاریخ و آثار ملی انجمنی تشکیل شد. اعضای انجمن عبارت بودند از آقایان ذکاءالملک فروغی، مشیرالدوله، عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار، فیروزمیرزا نصره الدوله، سید حسن تقی‌زاده، حسین علا، ابراهیم حکیم الملک، حسن مستوفی الممالک، نظام‌الدین حکم مشارالدوله، میرزامحمد علی خان فوزین و این جانب [ارباب کی خسرو] ضمناً آقایان هرتسلفد آلمانی و مسیوگدار فرانسوی از خاورشناسان معروف هم عضو افتخاری بودند. این انجمن نامزد شد به انجمن آثار ملی».^{۱۵}

نخستین گامی که این انجمن برداشت این بود که باید قبر حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر معروف ایرانی که اثری از آرامشگاهش نبود، پیدا و آباد گردد. لذا ارباب را مأمور این کار کردند و او به دفترداری و خزانه‌داری انجمن برگزیده شد. ریاست آن با آقای فروغی بود. در همان سال ۱۳۰۵ حسب‌الامر وی را به مأموریت

بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۹۹

خراسان می‌فرستند و هشت سال تمام از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۳ ش به خرج خود راه مشهد و طوس و تهران را طی کرد تا ساخت آرامگاه فردوسی در طوس به پایان رسید که در ۲۰ مهرماه ۱۳۱۳ جشن هزارمین سال آن گرفته شد.^{۱۶} ارباب در خاطرات خود شرح بسیار مفصل نحوه یافتن آرامگاه و سپس ساختمان آن را شرح داده است که در این جا به بیان برخی از این خاطرات اشاره می‌کنیم:

پس از تشکیل انجمن آثار ملی به دستور رضاشاه در سال ۱۳۰۵، اولین کار یافتن آرامگاه فردوسی بود. کمیسیونی برای این کار تشکیل شد که چهار نفر در آن عضو بودند. محمدعلی فروغی نخست وزیر، ارباب کی‌خسرو، هرتسفلد آلمانی و گدار فرانسوی که هر دو مهندس بودند. ارباب کی‌خسرو به خراسان (توس) می‌رود و پس از تحقیقات کافی می‌گوید، فردوسی را در قبرستان عمومی به خاک سپردند و جنازه او را به دخترش سپردند و او هم در باغ متعلق به پدرش به نام «باغ قائم مقام» جسد را دفن می‌کند. پس از یافتن محل دفن فردوسی از هرتسفلد و گدار می‌خواهند نقشه‌ای برای آرامگاه فردوسی رسم کنند و همچنین برای مخارج آرامگاه، ارباب کی‌خسرو پیشنهاد می‌کند ده هزار تومان از طرف صرفه جویی‌هایی که از حقوق نمایندگان جمع شده، بپردازند و بقیه را از لاتاری تهیه کنند. مقرر شد پول را برای آقای جم استان‌دار خراسان بفرستند. پس از آن آقای جم به استان‌داری کرمان مأمور می‌شود و تقی‌زاده استان‌دار خراسان می‌شود. تقی‌زاده به ارباب اطلاع می‌دهد که کار مهمی انجام نگرفته. ناچار ارباب و طاهرزاده به خراسان و توس می‌روند. آن‌ها

می‌بینند که سقف هرمی که نقشه‌اش را قبلاً گذار کشیده بود و اجرا کرده بود، ترک برداشته است. ناچار طاهرزاده مأمور کشیدن نقشه دیگری می‌شود. نقشه طاهرزاده را در ظرف دو سه ماه می‌سازند. رضاشاه برای دیدن آرامگاه فردوسی به توس می‌رود. رضاشاه در مقابل مزار فردوسی گفت: فردوسی مرد بزرگی بود و اینک پس از هزار سال مرد بزرگی به شهرت ارباب کی‌خسرو مسئولیت این بنا را تقبل کرده است. شاید روزی هم مردم از من به همین صورت قدردانی کنند. تیمورتاش در پاسخ شاه گفت: ملت پس از هزار سال حق شناسی خود را نشان می‌دهند و مسلماً حق شناسی خود را نسبت به کسانی که به آن‌ها خدمت کردند، فراموش نخواهند کرد. پس از آن شاه ماکت آرامگاه فردوسی را به دقت بررسی کرد و بعد دستور داد ارباب مسئولیت را بپذیرد و ساختمان تحت نظر او انجام شود. ارباب هم قبول کرد؛ اگر چه کار بسیار دشواری بود مخصوصاً کنترل کار دیگران و مخصوصاً صورت مخارجی که می‌دادند اغلب بیش‌تر از مخارج واقعی بود و قبول یا عدم قبول آن سخت و مشکل بود. هنگام جشن هزاره فردوسی شاه، نخست وزیر فروغی، ذکاءالملک، اعضاء انجمن آثار ملی و بزرگ‌ترین شخصیت‌های کشوری حضور داشتند و از زحمات ارباب کی‌خسرو تشکر و قدردانی کردند.^{۱۷}

تورج امینی بخشی از مخارجی را که توسط ارباب کی‌خسرو جهت مقبره فردوسی صورت گرفته است، طی سندی به نمره ۱۱۸۱۳ مورخه ۱۳۱۲/۵/۱۶ ارائه

کرده است که عیناً متن آن سند آورده شده و گویای بخشی از تلاش‌های ارباب کی خسرو در این خصوص است:

«وزارت مالیه. خزانه‌داری کل به طوری که طی نمره $\frac{4300}{[13]12/2/25}$ اطلاع داده شد، مبلغ هشتاد هزار ریال از یک صد هزار ریالی که شرکت سهامی تجارتهی ایران برای امور خیریه به طیب خاطر پرداخته بوده، برای مخارج مربوطه به جشن فردوسی و تکمیل بنای مقبره او تخصیص داده شده. لازم است مبلغ مزبور را کلاً به وسیله آقای ارباب کی خسرو شاهرخ در وجه صندوق «انجمن آثار ملی» پرداخته، رسید دریافت نمایید که به مصرف مذکوره در فوق برسد و نتیجه اقدام خودتان را هم اطلاع دهید.»^{۱۸}

۲. تأسیس سهامی شرکت تلفن ایران: در محرم سال ۱۳۲۱ ق دوست محمدخان معیرالممالک موفق شد، امتیازنامه تلفن را بگیرد و هدفش واگذاری آن با سود بیش‌تر به دیگری بوده، بنابراین با وساطت محاسب الممالک به شرکتی مرکب از بهرام جهانیان (مدیر تجارتخانه جهانیان) و محمد اسمعیل مغازه و حاجی عباس قلی آقا بازرگان [پدر مهندس مهدی بازرگان] و حاج ربیع آقا و کل سرمایه مرکب از ده سهم ده هزار تومانی بود. پس از موجودیت شرکت نخست بنا پرداخت ۲۰ هزار تومان به شرکت بلژیکی امتیاز ماخوذ آنان بازخرید گردید و راه کار هموار شد. در این موقع گودرز شاه جهان از یزد به تهران آمد و چون سهام عمده داشت، دنبال شخص مدیر مدیری می‌گشت که امور را اداره کند. لذا با موافقت محاسب الممالک و سایر شرکا ارباب را برای مدیریت شرکت انتخاب کردند.^{۱۹}

ظاهراً در فاصله سال‌های میان دوره اول و دوره دوم مجلس شرکت سهامی کل تلفن ایران وضع بدی داشته و از تشکیلات اداری منطقی برخوردار نبوده است. ارباب کی‌خسرو که از سال ۱۲۹۵ ش کار خود را آغاز کرد، برای اداره‌ای که فقط یک حساب‌دار، یک انباردار و یک مستخدم داشت و دفتر و حساب و کتاب منظمی نداشت، تشکیلات اداری منظمی برقرار کرد. وی ظرف بیست سال از ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۵ ش اداره منظم و مرتبی برای شرکت تلفن ترتیب داد. وی در سال ۱۳۱۵ ش ظاهراً به علت دخالت‌های بی‌موردی که در کار شرکت تلفن صورت گرفت، استعفا داد و در مقابل خدمات زیادی که او برای شرکت تلفن انجام داده بود، هیچ‌گونه قدرشناسی از او به عمل نیامد. وی در خاطرات خود در این باره چنین نوشته است:

«در ایام فترت بین دوره دو مجلس شورای ملی که وضعیت شرکت تلفن ایران خراب و شرکا از اداره کردن آن عاجز، آقای میرزا محمودخان شیبانی محاسب الممالک که از شرکا بودند مرا برای مدیریت آن با ماهی یک صد و پنجاه تومان راضی کردند و از اردیبهشت ماه یا تیرماه ۱۲۹۵ وارد کار شدم. فزون هرج و مرج بود، به نحوی که خواستم از مدیر کل قبل از خودم میرزا جواد منشی باشی حساب پس بگیرم و دفتر حساب نداشت، بودجه آن را خواستم نداشتند به واسطه عجز در اداره کردن، شهرها را بین خود تقسیم کرده بودند و به اجاره یکدیگر داده بودند [...] سیستم کهنه تلفن تهران به طرز برقی تبدیل یافت و عمارت و اداره بزرگ برای آن درست شد. اخیراً طرز تلفن برقی تهران هم مبدل به تلفن خودکار شد. تمام کار و زحمت آن برعهده من بود [...] مدت‌ها با دولت در کشمکش بودیم که تلفن بر ضد بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۰۳

منافع تلگراف دولت نیست [...] چون عملیاتی شروع شده بود که مخالف روش و مسلک خودم دیدم در دوم آبان ۱۳۱۵ استعفا دادم».^{۲۰}

۳. ریاست و نظارت اداره راه آهن: در سال ۱۳۰۷ سندیکای راه آهن که سه شرکت آلمانی و یک شرکت آمریکایی در آن شرکت داشتند، عهده‌دار انجام اجرای راه آهن سراسری شدند، اما پس از سه سال که کاری از پیش نبردند، رضا شاه پهلوی ارباب کی‌خسرو را در آذرماه ۱۳۰۹ مأمور رسیدگی به این کار کرد و طبق بررسی‌های ارباب قرارداد سندیکای فوق‌الذکر در مهرماه ۱۳۱۰ ملغی شد و شرکت کامپاکس در ۱۳۱۱ ناظر بر عملیات ساختمان راه آهن گردید.^{۲۱}

ارباب در خاطرات خود نوشته:

«در دو سال قبل [۱۳۱۵] در موقع گرفتاری عده‌ای از وزارت طرق و محاکمات و استنطاقات شنیده شد که حسین خواجه نوری مترجم تجارتخانه سوئدی‌ها را هم گرفته‌اند و قریب دو ماه حبس بود. بعد از استخلاص او روزی آقای محمود بدر که اکنون وزیر مالیه است و آن وقت معاون وزارت مالیه بود، به من فرمود که از قرار اظهار حسین خواجه نوری او را تحت فشار آورده استنطاق می‌کرده‌اند که بگویند در مأموریت ۱۳۱۰ من و آقای بدر به سوئد برای عقد قرارداد چه قدر تعارف گرفته‌ایم، زیرا مهندس شقاقی که در آن موقع رئیس راه آهن بود و با آقای بدر خصومتی داشت، چنان راپرتی داده است [...] در صورتی که در همان سوئد متجاوز از سه هزار تومان من از جیب خود روی این مأموریت گذاشته هیچ حقوقی هم

نداشته و حتی دو زوج فالیچه‌های خود و پسر منوچهر را در هامبورگ نزد کمپانی و نکهوس
گرو گذاشتم که به کلی از میان رفت.»^{۲۲}

۴. بنیان‌گذاری کتابخانه مجلس شورای ملی: فعالیت ارباب کی‌خسرو در مورد
توسعه ساختمان مجلس و توسعه کتابخانه مجلس بر پایه‌ی اصول مدرن نیز قابل
توجه است. ارباب در خاطرات خود نگاشته:

«در موقع انفصال مجلس بیش از ۵۱ جلد کتاب در مجلس وجود نداشت، بعد از انفصال
۲۰۲ جلد کتب معروف مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه بود که به مساعدت آقای حاجی سید
نصرالله [تقوی] آن معامله سرگرفت. بعد نیز به معیت معزی الیه آقای مخبرالسلطنه را ملاقات
و تقاضا نمودیم کتبی را که آقای احتشام السلطنه برای کتابخانه ملی به ایشان سپرده شده به
جهت کتابخانه مجلس بدهند و در ۱۵ شعبان ۱۳۳۰ موازی یک هزار و نود و یک جلد کتاب
فرانسه، فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، آلمانی و روسی تسلیم و رسید دریافت نمودند...»^{۳۳}
پس از این تاریخ ۵۰ مجلد کتاب دیگر خریداری شد و بدین ترتیب تعداد
کتاب‌ها به ۱۳۹۴ جلد بالغ شد.

۵. راه اندازی چاپخانه مجلس شورای ملی: حبیب‌الله مختاری (مختار السلطنه) در

این خصوص بر این باور است که:
«[ارباب کی‌خسرو نماینده] مجلس شورای ملی چاپخانه به خصوصی تأسیس نموده که
می‌توان گفت یکی از بهترین کارخانجات محسوب است که انواع گراورهای سیاه و رنگین و
انواع تمبرها و کارهای متفرقه را به خوبی انجام می‌دهد. پس از رفع احتیاجات مجلس از
بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۰۵

خارج هم کار قبول و به نحو مطلوب انجام می‌دهد که تأسیس آن مرهون فکر و پیشنهاد ارباب کی‌خسرو شاهرخ نماینده طبقه زرتشتیان ایران می‌باشد. نام‌برده یکی از بهترین عناصر صالح و درست عمل و لایق می‌بود و نیز در ساختمان‌های کاخ مجلس شورای ملی و هر یک از شعبات آن که با قشنگ‌ترین اسلوب معماری ایران قدیم ساخته شده و هر قسمت آن از یک عنصر و زمان تاریخ حکایت می‌کند، تحت مباشرت او انجام شده است.^{۲۴}

۶. ریاست انبار غله و خبازخانه: قحطی سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ ش جنگ جهانی اول آغاز شد. اوضاع ایران نیز تحت تاثیر این جریان‌ات به هم ریخت و عده‌ای اوباش محصول جو و گندم را آتش می‌زدند. کشور دچار قحطی شد که این اتفاق در شش سال فترت مجلس شورای ملی روی داد. نخست وزیر در این هنگام حسن وثوق الدوله بود که از ارباب کی‌خسرو خواست گندم و غلات تهیه کند. وضع خیلی دشوار بود. وسیله نقلیه‌ای نیز وجود نداشت. حسن مشیرالدوله وزیر دارایی بود. ارباب کی‌خسرو در خاطرات خود می‌نویسد که در مدت کوتاهی به واسطه عدم همکاری مسولین و کارشکنی اجزای خبازخانه و انبارهای غله دولتی پس از ۶ روز استعفا می‌دهد، در سال ۱۲۹۷ ش به واسطه اصرار وثوق الدوله دوباره مسؤولیت را قبول می‌کند، ولی وثوق الدوله در این زمان استعفا می‌دهد و مستوفی الممالک نخست وزیر می‌شود. ارباب کی‌خسرو از مجدالدوله و سردار کل غلات می‌خرید در حالی که در بازار آزاد قیمت بسیار گران شده بود و به خاطر شیوع بیماری حصه در تهران مردم بسیار در سختی بودند که شرح آن به قلم خود ارباب

در شماره‌های ۱۱ و ۱۲ سال ۲۲ تا شماره ۹ و ۱۰ سال ۲۳ در ماهنامه فروهر چاپ و منتشر شده است. همان گونه که اشاره شد در کابینه وثوق الدوله تصدی خرید گندم به او واگذار شد و در سال بعد در کابینه محمدعلی خان علاءالسلطنه مجدداً دولت قراردادی را با او امضا کرد.^{۲۵}

ارباب کی خسرو فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای نیز داشت. وی از جمله کسانی بود که علیه قرارداد وثوق الدوله (۱۹۱۹ م) قیام کردند و ارباب اعلامیه‌ای را بر ضد این قرارداد به خط خود چاپ و منتشر کرد.^{۲۶} در سال ۱۲۹۹ ش وقتی که جواهرات سلطنتی را از ایران خارج کردند، او اولین کسی بود که به این عمل اعتراض نمود و در خواست رسیدگی کرد. تورج امینی در مجموعه اسناد جمع‌آوری کرده‌ی خود و نیز به نقل از ماهنامه هویخت سال ۲۳، شماره ۴، صفحات ۴۱ تا ۴۵ شرح سؤال و جوابی را که ارباب کی خسرو و مشیرالدوله رئیس الوزرا درباره اشیای عتیقه و جواهرات سلطنتی داشته‌اند، به صورت مبسوطی آورده است.^{۲۷}

ارباب کی خسرو در جنگ بین الملل اول از طرف مستوفی الممالک دو مرتبه مأمور مذاکره با «کمیته دفاع ملی قم» شد و در جشن تاج‌گذاری احمد شاه قاجار، تشکیل مجلس مؤسسان و تاج‌گذاری رضا شاه پهلوی سرپرست مراسم و مخارج بود.^{۲۸} در خصوص تاج‌گذاری احمد شاه ارباب در خاطراتش این گونه نگاشته است که ظاهراً ابتدا قرار بود مقتدرالملک مسؤول برگزاری جشن تاج‌گذاری باشد و او هم ۱۵۰ هزار تومان برای این جشن برآورد، خرج نموده است، اما کابینه هیئت بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۰۷

دولت ارباب کی خسرو را انتخاب کرد. وقتی که سلطان احمد میرزا (احمد شاه) به سن ۱۸ سالگی و قانونی و بلوغ می‌رسد، می‌توانست تاج‌گذاری کند. قبلاً دو کمیته یکی تحت نظر محمدرولی سپه‌سالار اعظم و دیگری تحت نظر مشاورالممالک تشکیل داده بودند، ولی کاری انجام نشده بود. علاء‌السلطنه از ارباب کی‌خسرو خواست کار را انجام دهد. بعد ناصرالممالک نایب السلطنه از ارباب خواست کار را به عهده بگیرد باز قبول نکرد. بعد خود احمد شاه ارباب را خواست. احمد شاه بالاخره صریحاً خواست از ارباب که کار را بر عهده گیرد. کار زیاد و مشکل بود. بنا بود به این مناسبت سی تاق نصرت برپا شود، چراغانی شود. شاه برای تاج‌گذاری به تهران آمد و در مقابل نمایندگان مجلس قسم خورد. ارباب قیم‌نامه را به او می‌دهد که امضا کند. امضا کرد. روز بعد شاه و نخست وزیر ارباب را خواستند و از او قدردانی کردند. ارباب می‌گوید که دو روز بعد نخست وزیر و محتشم الدوله اسفندیاری که در کمیته بودند به ملاقات من آمدند، تشکر شاه و نخست وزیر را به من ابلاغ کردند و خواستند به دستور شاه یک انگشتر الماس، یک مدال درجه یک و فرمان به من بدهند. ولی گفتم که کار مهمی نکرده فقط وظیفه خود را انجام داده و انگشتر و مدال و فرمان را هم قبول نکردم.^{۲۹}

ارباب کی‌خسرو فعالیت‌هایش تنها در مسائل مملکتی و سیاسی نبود. او در ایام حیات خود در تهران، برحسب سیاست‌های استعماری انگلستان، برای به سامان رساندن وضعیت جماعت زرتشتیان فعالیت بسیار کرد. وی «انجمن زرتشتیان تهران»

را تشکیل داد و تا پایان عمر خود به ریاست آن منصوب بود و بنابراین مصدر و مرجع رجوعات زرتشتیان ایران قرار می‌گرفت. همان گونه که قبلاً اشاره شد، این انجمن نخستین بار کی خسرو خان صاحب را به عنوان نماینده انجمن خیریه از بمبئی به تهران فرستاد. او انجمن‌های تهران، یزد و کرمان را تشکیل داد. مدتی هم ارباب دین‌یار کلانتر زرتشتیان بود. مظفرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۸۵ ش فرمان مشروطیت را صادر کرد و به واسطه خدمات دین‌یار کلانتر به زرتشتیان به او لقب «امین الفارسیان» داد. پس از درگذشت ارباب دین‌یار تا بازگشت ارباب کی خسرو از کرمان به تهران، مدتی انجمن‌های زرتشتیان تهران، یزد و کرمان تعطیل بود. پس از تصویب قانون اساسی ایران در مجلس مؤسسان، انجمن‌های زرتشتیان تهران، کرمان و یزد لازم بود که دوباره تشکیل شود. ارباب کی خسرو در سال ۱۲۸۶ ش عده ای از زرتشتیان ساکن تهران را در کاروان‌سرای مشیر خلوت جمع کرد و ۱۲ نفر برای مدت دو سال به عنوان اعضای انجمن زرتشتیان تهران انتخاب و انجمن را به طور رسمی تشکیل دادند. ارباب کی خسرو به عنوان رئیس انجمن زرتشتیان انتخاب شد و تا پایان زندگی یعنی تا ۱۱ تیر ۱۳۱۹ ش ریاست انجمن را به عهده داشت. امور اداری انجمن را چند سال خود کی خسرو شاهرخ اداره می‌کرد، ولی به سبب کار زیاد، در سال ۱۳۱۶ ش سهراب سفرنگ که از فرهنگیان زرتشتی بود و چند سال مدیریت مدرسه پسرانه زرتشتیان را به عهده داشت، به سمت رئیس امور اداری انجمن منصوب شد.^{۳۰}

ارباب کی خسرو در باب مسئولیت خود در انجمن این گونه بیان می کند که:

«باید تصریح کنم که تمام خدمات من برای کار جماعتی مجانی و بلا عوض بود و به قدر قوه خود از مساعدت‌های لازمه نیز در امور خیر دریغ نداشته‌ام. اجرم با خداست. تقاضای جماعت برای هر کاری بلا حد و حصر بوده و حال و اوقاتی برای من نگذارده. مجتهد، وکیل مدافعات، تهیه کننده کار و شغل، مدافع حقوق، پوشاننده عیوب و هزاران کاره بایستی باشم. مثلاً شخصی از جعفرآباد یزد به من نوشته که الاغ او را دزد برده، چهارده تومان قیمت آن است، فوراً از اعلی حضرت گرفته برایش بفرستم [!] و نظایر این‌ها. تصور نشود که نمایندگی مجلس و خدمت جماعت زرتشتی خیلی کار ساده‌ای بوده است. علاوه بر توقعات بی‌ربط یا باربیط هر یک، بخل و حسد و نفاق و خصومت‌هایی هم در بین بوده که در میان این همه بایستی کار کرد. و آن نیز طوری باید رفتار نمود که در میان آن همه مسلمان خود را نگاه داشت و مانند یک ایرانی صحیح و زرتشتی واقعی با گفتار و رفتار نیک و امانت و صداقت و درستی و راستی انجام وظیفه نمود و طوری با همه معاشرت و کار را برگزار نمود که هم حفظ حق و حد شده و هم از طریق ادب و نزاکت و خوش رفتاری خارج نشده، نماینده یک جماعت ضعیف در میان اشخاص و جمعیت قوی که دارای سلطه بوده، خصوصاً در عمری که هرج و مرج و هو و جنجال و تغییرات کلی سلطنتی و جنگ بین المللی و تعصبات مذهبی در قوت خود باقی است».^{۳۱}

ارباب کی خسرو در مجلس همواره مدافع حقوق زرتشتیان و بعضاً سایر مذاهب نیز بود. در ذکر گفته‌ها و کارهای او برای تضعیف اقتدار جامعه مسلمان ایران،

شایسته است به این مورد اشاره شود که بر اثر اقدامات او بود که قانون «احوالات شخصیه مذاهب» در سال ۱۳۱۲ ش به تصویب مجلس رسید. در این سال قانون مدنی کشور مورد بحث مجلس بود. کی خسرو شاه به اتفاق نمایندگان ارامنه و یهودیان پیشنهاد کردند که دادگاه‌ها به هنگام قضاوت موظف باشند قوانین مذهبی آن‌ها را در موارد ازدواج، طلاق، ارث و... رعایت کنند و بر اساس قوانین خودشان رأی صادر نمایند. کلیات این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت، ولی می‌بایست موازین قانونی منظم و برای تصویب فرستاده شود. ارباب کی خسرو نامه‌هایی هم در این مورد به انجمن‌های یزد و کرمان نوشت، ولی پاسخی دریافت نکرد. به ناچار چند روز نشسته و از روی مطالب قابل دست‌رس پیش نویسی شامل ۷۷ ماده تهیه و تقدیم انجمن‌های زرتشتیان شهرها نمود و ضمناً با محسن صدر، وزیر دادگستری مشورت و بعداً با دکتر متین دفتری وزیر دادگستری و آقای جمال الدین اخوی فرزند حاج سید نصرالله تقوی رئیس شعبه عالی دیوان عالی تمیز مشاوره نمود و اصلاحاتی را منظور و بالاخره به تصویب مجلس رساند.^{۳۲}

در عین حال باید گفت که بنای فعالیت ارباب کی خسرو همچون سایر زرتشتیان، بر اساس سیاست‌های استعماری انگلستان در جهت تقویت ناسیونالیسم در برابر آئین اسلام، معمولاً بر کلمه «ایرانیت» بود. او سعی داشت مسلمان و غیرمسلمان را از لحاظ قانون مستثنی نکنند. به عنوان مثال در زمان وضع قوانین خدمت نظام وظیفه در سال ۱۳۰۳ ش اگرچه در مجلس این خدمت را تنها منحصر به جوانان بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۱۱

مسلمان قرار دادند، اما او علی رغم میل جوانان زرتشتی برای انجام این کار، فعالیت کرد تا ظاهراً قانون برای همه ایرانیان اجرا شود و مذاهب غیرمسلمان از آن ممنوع نگردند.^{۳۳}

ارباب کی خسرو به عنوان یک زرتشتی، فعالیت‌های مذهبی نیز داشت. دو کتاب به نام‌های *آئینه آئین مزدیسنی* (به فارسی سره) و کتاب دیگری به عنوان *فروغ مزدیسنی* را در شناساندن دیانت زرتشت تألیف کرد. این کتاب‌ها از نخستین کتاب‌های فارسی بودند که برای پرکردن خلاء اسنادی دین زرتشت در ایران نوشته شده و به طور عملی اندیشه‌های زرتشت را تفسیر و بیان می‌کردند. با این کار در آن روزگار برای کسانی که طبیعتاً به دلیل فقدان اسناد بومی درباره دین زرتشت، به هیچ وجه با تعالیم زرتشت آشنا نبودند، بسیاری از به ظاهر تعالیم اشو زرتشت روشن می‌شد. چاپ اول کتاب *آئینه آئین مزدیسنی* در ۳۰۰۰ نسخه و به طور رایگان در اختیار مردم گذاشته شد، چاپ دوم در ۴۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۰۰ ش چاپ و منتشر شد. چاپ اول *فروغ مزدیسنی* نیز در سال ۱۲۸۷ ش و چاپ دوم این اثر در سال ۱۲۹۹ ش صورت پذیرفت.^{۳۴} او فارسی سره‌نویسی را نیز که یکی از وجوه بنیادین ناسیونالیسم باستان‌گرا و عرب‌ستیز ایرانی است، در مجلس رواج داد و از کسانی بود که نامه‌نگاری در مجلس را به سوی فارسی‌نویسی برد. بنای عبادتگاه زرتشتیان تهران (آدریان) نیز از یادگارهای ارباب کی خسرو است. مخارج ساخت آدریان گزاف بود، ناچار از زرتشتیان تهران، یزد، کرمان و کاشان استمداد

شد و همچنین از مهربان خداداد مهر تقاضا شد که به شهرستان‌ها مسافرت و جلب مساعدت زرتشتیان را بنماید. به این ترتیب وی توانست منابع کافی گردآوری کند و به علاوه پارسی پنجایت پارسیان و همچنین جمشید مهربان کرمانی هم کمک کردند و بالاخره در سال ۱۲۹۶ ش آدریان و مدرسه دخترانه هم ساخته شد. او قریه «کاخ فیروزه» را جهت گورستان زرتشتیان با تلاش فراوان به دست آورد.^{۳۵}

وی دبستان و دبیرستان دخترانه و پسرانه برای نوباوگان زرتشتی بنا نهاد و یا در تأسیس آن‌ها نقش فعال داشت. گرچه ارباب کی خسرو در شرح احوال خود که به سال ۱۳۱۷ ش در آلمان نگاشت، غمگین‌ترین واقعه حیات خود را قتل پسرش شاهرخ توسط دزدان قشقایی و مرگ همسرش فیروزه می‌داند، اما فی‌الواقع غمگین‌ترین واقعه حیات او قتل خود اوست. ارفع الدوله در خاطرات خود درباره قتل پسر ارباب کی خسرو توسط دزدان قشقایی چنین نگاشته است:

«وقتی عازم شدم که برای شرکت در جامعه ملل به اروپا سفر کنم، چون راه‌های غرب به وسیله عرب‌ها بسته شده بود و بغداد آشفته بود، مصلحت دیدم از طریق جنوب حرکت کنم. یک روز جوانی تقریباً ۱۹ ساله ولی خیلی مؤدب و معقول مرا دید. پا شد بدون این که حرفی بزند پاکتی را که در دست داشت داد به دست من. آمدم توی اتاق پاکت را باز کرده خواندم، دیدم نوشته است من اسام شاهرخ پسر ارباب کی خسرو [...] می‌خواهم بروم لندن مشغول تحصیل باشم. تا کنون سه بار اسباب مسافرت من مهیا شده ولی هر سه بار اتفاقی افتاده که مسافرت من سرنگرفته. به شما ملحق شده‌ام که مرا در رکاب خودتان تا هر جا که به فرنگ بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۱۳

می‌روید مرا به لندن بفرستید. صدا کردم آمد بالا، گفتم به ارباب از قول من سلام برسان و بگو تهیه شما را ببیند و تذکره شما را حاضر کند [...] منزل اول ما قمشه بود، منزل در کارون‌سرای بود [...] صبح علی الطلوع پیش از همه شاه‌رخ آمد نزد من سلام کرد. دیدم خیلی پریشان است. گفتم چه طور خوابیدی؟ گفت آقا نرسید چه قدر پشیمانم، کاش آن روز نزد شما نمی‌آمدم و آن عریضه را به شما نمی‌دادم. گفتم پسر این حرف‌ها چیست؟ این خیالات را از سرت به درکن. گفت آقا کار من از این‌ها گذشته، کشته خواهم شد [...] محمود میرزا و تقی خان را صدا کردم و گفتم این پسر را ببرید و چایی بدهید و نصیحت کنید. این دیوانه شده است. سوارها حاضر شدند، راه افتادیم [...] نزدیکی‌های ایزدخواست در طرف دست راست بالای تپه‌ها چندین سوار قشقایی پیدا شد. کالسکه‌چی گفت این‌ها حکماً راهزن‌اند [...] درشکه را برگرداند، بنا کرد به اسب‌ها شلاق زدن. وقتی قشقایی‌ها دیدند که درشکه در حال فرار است، ۱۵ نفر قشقایی یک دفعه شروع به شلیک کردند. از بدبختی شاه‌رخ که قرار بود آن روز پهلوی من بنشیند، یک گلوله از طرف چپ آمد به شیشه خورد و گذشت راست به قلب بدبخت شاه‌رخ رسید. بی‌چاره بدبخت را بغل گرفت و یک دفعه فریاد کرد: آخ مردم. از قلب او خون مثل فواره می‌جست و مرا از سر تا خون‌آلود کرد. افتاد روی زانوی من. فهمیدم که تمام شد [...] دزدها اسباب‌ها را با نعش شاه‌رخ به کوه بردند [...] آقا سید یدالله که خدا فرستاد نعش را با کالسکه آوردند. گفتم حالا تاپستان است نعش کم کم تعفن پیدا می‌کند، باید دفن کرد. گفت چون این گبر است، محال است بگذارند او را در قبرستان مسلمان‌ها دفن کنند. گفت در آباده چند نفر بهایی هستند، در آن جا اراضی خریده‌اند و مدرسه خریده‌اند. یک

طرف محوطه‌ای است، مقداری از آن قبرستان بهایی‌ها و مبالغی را به ارامنه و گبرها می‌فروشد، باید آن جا دفن کرد [...] به تهران به ارباب کی خسرو تلگراف کردم دستور دفن شاهرخ را بدهید، چون جواب نرسید وقت رفتن به آباده دوچرخه [گاری دوچرخه] کرایه کرده نعش را همراه بردیم به آباده در قبرستان بهاییان یک جایی خریده دادم با آجر، چهار دیوار درست کرده صندوق را به رسم امانت گذاشتم توی آن».^{۳۶}

احمد قوام از معدود دولتمردانی بود که همواره پی‌گیری حقوق اقلیت‌های مذهبی را می‌کرد و در خصوص قتل پسر ارباب کی خسرو نیز می‌توان جدیت او را مشاهده کرد.^{۳۷}

سرانجام کار ارباب کی خسرو شاهرخ

پسر ارباب کی خسرو به نام شاه بهرام در اداره تبلیغات آلمان در برلن (راديو کلن) کار می‌کرد و گوینده اخبار به زبان فارسی بود. وی از اعمال رضا شاه پهلوی و هیئت دولت ایران سخت تنقید می‌کرد و رضا شاه را دیکتاتور خائن به وطن می‌خواند. رضا شاه که خودکامگی مهیبی داشت، از این بابت بسیار عصبانی و نسبت به ارباب نیز بسیار بدبین شد. وی چندین بار به ارباب تذکر داد، هر چند که ارباب کی خسرو کسانی همچون محترم السلطنه، رئیس مجلس را برانگیخت تا از این گرفتاری نجات یابد، اما این تذکرات و وسائط نتیجه‌ای برای او حاصل نکرد.^{۳۸}

این موضوع رضا شاه را بسیار خشمگین کرد، چرا که این برنامه در میان ایرانیان بسیار پرشونده بود و پسر ارباب در گفتارهایش مردم را برای قیام بر علیه دیکتاتوری رضا شاه تحریک می کرد.

ارباب خود چنین نوشته است که:

«حالا تا چه درجه این راپورت های دشمنانه در ذهن مبارک اعلی حضرت تأثیر کند نمی دانم، ولی به هر صورت این پیشامدها به کلی حواس مرا مختل و پریشان نموده، اشتهایم قطع، سلامتیم متلاطم و امیدم بر باد رفته است».^{۳۹} علی رغم خدماتی که ارباب برای حکومت رضا شاه انجام داد و همچنین علی رغم آن که بیش تر زرتشتیان آن زمان رضا شاه را به دلیل دشمنی شدیدش با اسلام، «سوشیانس» دیانت زرتشتی می دانستند، شاه مذکور که در اواخر دوران حکومت خود مست باده غرور و قدرت دیکتاتوری خود شده بود، اشتباه بودن این اعتقاد را ثابت کرد، تاب تحمل سخنان پسر ارباب، کسی که سالها به او خدمت کرده بود را نیاورد و بالاخره در شب یازدهم تیر ماه ۱۳۱۹ ش به دستور رکن الدین مختاری، شخصی به نام عباس مسعودی به اصرار، ارباب را به جشن عروسی نکویی نامی برد و در آن جا او را تحویل مأمورین خفیه شهربانی داد و آن‌ها او را در کرج به قتل رسانده^{۴۰} جسدش را صبح روز بعد در راه منزلش در خیابان کاخ بر زمین انداختند، گویا وی را با آمپول هوای پزشک احمدی کشته و بدین شکل چه گونگی قتلش سر به مهر ماند.^{۴۱}

ارباب تجارتنخانه‌ای تحت عنوان «شرکت تجارتی زرتشتیان» نیز داشته است و دارایی این شرکت گویا در اواخر ایام حیاتش به واسطه بدهکاری‌هایی که ارباب داشته از دست او بیرون شده بود.^{۴۲} وی در خاطرات خود شرحی نیز راجع به آباد کردن چند روستا دارد. من جمله می‌نویسد:

«در زندگانی خود عشق و علاقه به تجارت هیچ نداشتم. میل مفراط من اولاً در خدمت معارف و تأسیس مدارس، ثانیاً سیاست و انجام خدمات عمومی، ترتیب کار اداری و از حیث شغل عمل فلاحت را بر هر چیز دیگر رجحان می‌داده‌ام. چنان که در قسمت «فیروز بهرام»، «سعیدآباد»، و «هاشم‌آباد» که بدیختانه برای خودم نمائند طوری به آبادانی آن پرداختم که ضرب المثل شد.»^{۴۳}

او ستایش خود را در جملاتی چند این گونه بیان می‌کند:

«رنج و زحمت شبانه‌روزی را برای انجام وظیفه بر خود هموار کردم که در عوض نیک نامی بیندوزم. مانند دیگران از خزانه مملکت برای تحصیل فرزندانم استفاده نکردم. حتی بعد از تربیت آن‌ها را به دولت تحمیل و داخل خدمات دولتی نکردم. در زمان هرج و مرج و بی‌صاحبی کشور که هر کس می‌توانست برای خود امتیازی تحصیل کند من نکردم. هر کس اراده کرد با خارجه‌ها ساخت و استفاده نمود، من تنفر داشتم چنان که هنوز انگلیسی‌ها با من خوب نیستند [...] در خدمات عمومی هیچ اجری نداشتم حتی اعلی حضرت همایون شاهنشاهی پهلوی که در نهم آذر ۱۳۰۹ شمسی مرا احضار و امر فرمودند ریاست نظارت راه آهن را بر عهده داشته باشم و بعد مأموریت عقد قرارداد سوئد را دادند، در این پانزده ماهه بررسی‌های نوین تاریخی / شماره چهارم و پنجم / ۱۱۷

دیناری به عنوان حقوق یا مدد معاش نگرفتم و حتی قریب شش هفت هزار تومان متضرر شدم. هر یک از پارسیان محترم که به تهران می‌آمدند، خرج ضیافت و پذیرایی‌شان به عهده من بود [...] هشت سال تمام از ۱۳۰۵ شمسی تا ۱۳۱۳ به خرج خود راه مشهد و طوس را طی کردم تا آرامگاه فردوسی در طوس به پایان رسید.^{۴۴}

ارباب در همان راستا در خاطرات خود نگاشته است که:

«در اواخر سال ۱۳۱۶ [ش] مخصوصاً آقای حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس در هیئت رئیسه مطرح فرمودند که چون فلانی قریب سی سال است در مجلس بدون هیچ راحتی مشغول خدمت است [...] لهذا مشخصاً آقای رئیس عریضه و عرض استدعا دارند مقرر شود از طرف دولت لایحه قانونی مخصوص به مجلس پیشنهاد شود که تمام مدت گذشته نمایندگی مرا در مجلس و ایام فترت جزو خدمت دولتی دانسته و بدون آن که از بابت مطالبه رسوم تقاعد شود، آن مدت را رسمی دانسته و سابق مقرری مجلس که در زمان کناره‌گیری یا فوت داشته باشیم، بر طبق قانون حقوق تقاعد در حکم برقرار شود. در این ضمن من مریض و بستری و بعد مسافر شدم و دیگر از این قسمت ما هم خبری نشد.»^{۴۵}

با این حال در ماده ششم از قانون شماره ۱۰۹۵۴ به تاریخ ۱۳۲۰/۸/۱۷ که در آرشیو سازمان اسناد ملی ایران تحت شماره ۲۴۰۰۰۷۳۷۳ بایگانی است، راجع به اصلاح قانون بودجه چنین آمده است:

«ماده ششم از اول مهر ماه ۱۳۲۰ ماهی سه هزار ریال به شرح زیر درباره ورثه مرحوم کی‌خسرو شاهرخ از محل درآمد عمومی کشور برقرار می‌شود:

بانوکتایون عیال ودوشیزه پروین شاهرخ مادام که شوهر اختیار نکرده‌اند، هر یک ۷۵۰ ریال. آقایان فریدون شاهرخ و داریوش شاهرخ مادام که به سن بیست و یک سال نرسیده‌اند، هر یک ۷۵۰ ریال.^{۴۶} لازم به توضیح است که ۲ پسری که ذکرشان در بالا رفت مربوط هستند به همسر دوم او کتایون دختر ارباب کی قباد.

یادداشت‌ها

۱. اشیدری، جهان‌گیر، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، تهران، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، ۱۳۵۵/۲۵۳۵، ص ۳۸۶.
۲. _____، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴۵.
۳. همان، ص ۴۵.
۴. همان جا.
۵. رش به «گفتاری درباره کتاب یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ»، فروهر، شماره ۷، سال ۱۲، ص ۱۷-۱۲.
۶. امینی، تورج، اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۳۳۸-۱۲۵۸ ش)، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰، اسناد ۳۱۵-۲۷۵.
۷. همان، سند شماره ۱۳۱.
۸. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، ص ۳۸۶.
۹. پرخیده، بوزجمهر، «یاری پارسیان هند به ایرانیان زرتشتی»، امرداد، شماره‌های ۱۱۷-۱۱۵، ص ۲.
۱۰. همان، ص ۲.
۱۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۶-۳۱۵.
۱۲. امینی، ص ۱۴۲.

۱۳. اشیدری، جهان‌گیر، «یادی از شادروان ارباب کی خسرو شاهرخ»، هوخ، شماره ۴، سال ۲۳، ص ۲۵.
۱۴. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۴-۱۹۳.
۱۵. _____، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۶۵.
۱۶. همان، ص ۱۸۰-۱۶۶.
۱۷. همان، ص ۱۸۰-۱۶۵.
۱۸. امینی، سند شماره ۱۱۶.
۱۹. همان، ص ۱۷۹.
۲۰. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۸-۱۳۵.
۲۱. همان، ص ۱-۳۹۰.
۲۲. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۷۵.
۲۳. همان، ص ۲-۱۹۱.
۲۴. مختاری، حبیب الله (مختار السلطنه)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، ص ۵۸۳.
۲۵. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۵۶-۱۵۴.
۲۶. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۳۸۷.
۲۷. امینی، ص ۶-۱۵۲ و نیز ر.ش به اسناد شماره ۷۱-۷۰-۶۹-۶۸.
۲۸. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۸-۳۸۷.
۲۹. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۵۰-۱۴۵.
۳۰. شهزادی رستم، «حالت زرتشتیان در یک قرن پیش»، هوخ، شماره ۳، سال ۱۷، ص ۵۲؛ سفرنگ، سهراب، «بازدیدهایی از زمان ریاست روانشاد ارباب کی خسرو شاهرخ در انجمن زرتشتیان»، هوخ، شماره ۴، سال ۲۳.
۳۱. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۵-۱۲۳.

۳۲. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۶-۳۷۵. همچنین در باب حقوق زرتشتیان ر.ش به اشیدری، جهان‌گیر، «مجرمان و زرتشتیان»، چیستا، بهمن ماه ۱۳۶۵، زارع، سروش، «تاریخچه قانون احوال شخصیه ایرانیان غیرشیعه»، هوخت، شماره ۳، سال ۱.
۳۳. امینی، سند شماره ۲۳۲.
۳۴. اشیدری، تاریخ پهلوی وزرتشتیان، ص ۵-۳۷۱.
۳۵. همان، ص ۴۲-۳۳۸.
۳۶. ارفع، رضا، خاطرات پرنس ارفع الدوله، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۵۱۸-۵۰۴.
۳۷. امینی، سند شماره ۱۰۲.
۳۸. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ج ۳، ص ۱۸۰.
۳۹. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۷۵.
۴۰. کریم‌خانی، حمید، «رکن‌الدین مختاری همگام با رضا شاه، همراه با درویش خان»، چیستا، شماره ۸، سال ۸، ص ۹۴۴.
۴۱. بامداد، همان جا.
۴۲. امینی، سند شماره ۴۳۵.
۴۳. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۱۷۸.
۴۴. اشیدری، یادداشت‌های ارباب کی خسرو شاهرخ، ص ۸۰-۱۷۹.
۴۵. همان، ص ۷-۱۷۶. ۴۶. امینی، ص ۲۰۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی